بسم الله الرحمن الرحيم

۲

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على
اشرف الانبيا والمرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين
[illegible] ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على
الدين كله ولو كره المشركون [illegible]
[illegible] في [illegible] الكرامة [illegible] قد [illegible]
[illegible] الابرار [illegible] الابصار [illegible]
[illegible] الصفات [illegible] الفاتحة [illegible] اخوانا [illegible]
[illegible] الدولة [illegible] كلا [illegible] بيان

و صمیمه لسان صلی الله علیه و آله صلی الله علیه و آله
صلی الله علیه و آله و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
اما بعد این خردی‌ست از نتایج افکار در اختصار در معارف
و مواعظ و نصایح که مجد روزگار و فخر اماثل نجم فلک
رفعت و علا کوکب سپهر فخامت در کاخ صاحب فهم صائب
و ضمیر صافی و حسن خلق و کرامت نفس و متانت
عقل و رزانت رای دارای کمال صوری و مقام
معنوی ذو الحسب الرفیع و النسب المنیع و النفس
الکریمه و الشیم المرضیه و الورع الالمعی آقای حسنقلی خان دودمان
ادام الله اقباله و اطال الله بقائه نجل کریم و زاده

امارت و صدارت و بزرگی فرزند سعادتمند
صدر اعظم اعتماد الدوله میرزا آقاخان مرحوم سرور
ابقاه الله حلل النور از پی بضاعت درخواست
اجابت مسئول ادام مجده ساعتی چند از اوقات
در نوشتن آن صرف نمودم و در نهایت ایجاز کلماتی چند
برنگاشتم و هدیه حضرتش داشتم که بمطالعت
آن محافظت رسوم نماید و بمزاولت آن ضبط
معارف و علوم فرماید تا در دنیا و آخرت ممتاز
و سرافراز باشد بمنه و جوده امید از ارباب دانش
و ناظران علی ان در آن این است که چون دقایق برزلات

آن مسوده شوند در گذرند و بچشم اغماض ملاحظه
فرمایند و انا العبد الجانی علی محمد بن حسینعلی اللواسانی
اللهم اغفر لی ولوالدی وارحمهما کما ربیانی صغیرا
واجزهما بالاحسان احسانا وبالسیئات غفرانا
ثم اعلم ای فرزند مکرم ارشدک الله تعالی
وایدک بتائیداته وطاعاته وابتغاء مرضاته فصلی
وکلماتی چند که در نصیحت و پند از این بی
بضاعت خواستید که مکاتبه برنگارم یا شفاهة
عرضه دارم اجابت مامول و امتثال مسئول را
لازم شمردم چه آثار خیر و صلاح و علم و فلاح و

وصراحت و حشمت در تو مشاهدت میکنم و اینک
سعی و مجاهدت تو خود در طلب علوم و ضبط آداب
مرضیه و رسوم و جمع خصال محموده و ترک فعال
مردوده آیتی روشن و شاهدی پیداست چون خداوند
جل شانه گوش اصغا با آن فرزند مرحمت فرموده زبان
زبان القای این بنده را نیز ولا قوة الا بالله مانعی نخواهد
بود مثنوی این سخن شیر است در پستان جان ؛ بی کشش
خوش نمی آید روان ؛ گر سخن کش یابم اندر انجمن
صد هزاران گل بروید در چمن حضرت عیسی علی نبینا و آله
وعلیه السلام خطیبا فی بنی اسرائیل میفرماید لا تحدثوا الجهال

بالحکمة

با محکمة فظلموها واتمنوا اهلها فظلموهم تو اگرچه نظاهر کم
بزرگاری ولی تجربت ولیکن سپاس ایزد تعالی را که با صحبت
رای پیران و به رجالت تجربت آنان ایستاده چه ایشان
که گواه صادق ترا آنکه در عنفوان جوانی در هواهای مختلف
تن در جمیع اسباب کامرانی معاشرت مشایخ و برنا بوا
پی چون من بی فائده بی ثمر اختیار دارد و کمر لذات جوانی
برکنار شده مجانبت از اقران و ابنای زمان جسته در کنج نشسته
مراقبت خود کنید امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید فطوبی لمن
لزم بیته واکل قوته واشتغل بطاعته وبکی علی خطیئته
فهو من نفسه فی شغل والناس منه فی راحة معصوم

علیه السلام میفرماید طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب
غیره هم این شعر منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام است شعر
فطوبی للنفس اوطنت عقر دارها مغلقة الابواب مرخی حجابها بدان
ای برادر که هوشمند با سعادت کسی است که [illegible] جانان ایشان
که با اقتضای حال سخن گفته شود و از هر فاعلی [illegible] صادر شود
در [illegible] قبول نکند اگر [illegible] واجابت [illegible] نزول
که از مراد اول لطائف این حالت [illegible] و فهم هر کس [illegible]
در ادراک آن سابق گیرد بسط [illegible] تطویل رسالت
[illegible] واز هر در صحبت [illegible] ولا قوة الا
بالله ولیکن [illegible] حاجت شما [illegible] خدا

۱۷۱

اختیار نمودم و سهولت ایجاز بر صعوبت اطناب ترجیح
دادم و با اختصار کوشیدم که المیسور لا یسقط بالمعسور چنانچه
پس از آن ملاحظه افتاد که نسخ موفور و جداول وافی و بذل همت
در اخذ و ضبط آن از حد و حصر بیرون است لفظ که درین درج درج
کرده ام بکار بردن نیز اگر خداوند جل شانه زندگانی
دهد برخی از اوقات و محبوبتر و شریفتر از صنع خود و نور
احدیت وصف احدیت خود که حقیقت صفوت موجودات
و خلاصه ممکنات خاتم انبیا پیغمبر من و جمیع کائنات
در عالم و ملک خود خلق فرموده محمد است و احمد
وصف سلام الله علیه و آله شعر سلام علی خیر الانام فانها

رغم علی العشاق من ان تسلیما یا رسول الله شعر نگویم نسبتی دارم
بنزدیکان درگاهت * که خود را بر تو می بندم بسالوسی
و طراری و نیز در خاتمه قصیده در نعت حبیب خدا شعر
و خود گفته ام برنگارم شعر روح ری ای رسول خاک
رهت باد گرچه خیال بلند و فکر محال است * بالجمله
اثبات معرفت خداوند جل شانه معرفت آن نور پاک
و ما صدق لولاک و آیینه سراپا نمای حضرت کبریائی جل شانه
آن بزرگوار در عالم ظهور و بروز است پس معرفت خداوند
جل شانه معرفت اوست و اطاعت خدا اطاعت
اوست لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون

شعر ما فی الدیار سواه لابس مغفره وهو الحمی و الحی
والفلوات وکما ورد فی الدعا لا یری فیها نور
الا نورک و لا صوت الا صوتک الا طریق معرفت با ائمه
علیهم السلام راهی و چاره ندارد جز معرفت بعلمای ربانی
و فقهای مجتهدین و حکمای صمدانی که باسوه حسنه و لکم فی
رسول الله اسوة حسنة حرکت و مشی میفرمایند و استقصای
طاعات و عبادات فرموده اند و موفق و مؤید بالتتابع
علوم و انشراح صدور و انشراق انوار تجلیات و فیو
ضات از جانب امام عصر عجل الله فرجه قائم
آل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باید با خود دعا

چنین

چنین بود یا تقلید چنان علما نمود و خود را با آن اطبای
امراض و اعراض نفوس متصل داشت تا معرفت حاصل نمود
و مقامی پیدا کرد معصوم علیهم السلام میفرماید
الناس ثلثه عالم و متعلم والباقی غثاء و فی خبر آخر و الباقی
همج رعاع مراد از انیمعنی معرفت خداوند است جل شانه
و او را با حدیث ستودن و عارف بخدای
فرد احد صمد بودن است الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن
له کفوا احد و توجه و اقبال باو و اعراض از ماسوای او
در هر حال و در هر وقت و در هر زمان و در هر مکان
و لا زمان و لا مکان و این توجه باو و اعراض

عما دون او پس از معرفت او ست چه اگر خدای
احد را عارف نباشی توجه و اقبال باو و اعراض
از چه خواهی کرد اما طریق معرفت حق تعالی
جل و شانه باو راهی و چاره و بدی ندارد مگر آنکه
معرفت بصنع و مصنوع او و نور او و آیت
ازلی او و وصف او پیدا کنی شاه ولایت
سلام الله علیه میفرماید فالطریق مسدود و الطلب مردود
رجع من الوصف الی الوصف و دوام الملک
فی الملک پس بدان آیت احدیت خداوند و وصف
واحدیت او که فی السماء احمد و فی الارض محمد او وجود

مبارکست

مبارکست و خداوند جل شانه آیتی عظیم تر و محبت با خدا
محبت با او و عداوت با خدا عداوت با او چنانکه
خداوند جل شانه در نامه مجید خود میفرماید من یطع الرسول
فقد اطاع الله و رسول الله صلی الله علیه و آله
میفرمایند من رآنی فقد رأی الحق و از این نوع
سخن در این باب اخبار و زیارات بسیار است
که از فرط ظهور و شیوع در ترک تفصیل ماندیم زیاده
از کتیم و معرفت آن بزرگوار صلی الله علیه و آله
که معرفت خداست راه و بابی ندارد جز
معرفت وصی و خلیفه بلافصل او امیر المؤمنین

سلام الله علیه و بدان مدینه علم راه
نتوان یافت مگر آنکه بباب مدینه باریابی که او شاه
ولایت سلام الله علیه و آله باشد و دیگر اوصیاء او
علیهم السلام الی الحجه عجل الله فرجه و معرفت وصی
نیز معرفت خداوند است جل شأنه چنانکه
به پیغمبری خود ناطق است و پیغمبر با بدخطاب آگاه صحابه
علیه و علیهم السلام آن معرفتی با تو انیه
معرفة الله و معرفة النبی و در ایام ترتیب کلاسی و کتابی
مبلغی از نفایس معلومات و دیگر مقالات
صرف داشته رساله‌ای لازم و مقاله‌ای دیگر بنام

نام

نامه آن فرزند گرامی پردازم تا لطف عطای
کل ذی حق حقه صورت بندد و بر ذمت من دینی
از تو ثابت نگردد و بره در نهایت اشتغال باشم در رساله
را موسوم بناصح الامین و مشتمل به دو نصیحه و خاتمه نمودم
نصیحت اول در تحصیل معارف و توحید نصیحت دوم
در ذکر بعضی از نصایح و مواعظ و هو المسدد بالصواب
و الموفق بالرشاد و الصلاح خاتمه در کلام جامع
و پند و انذر در نصیحت اول در تحصیل معارف باری
تعالی جل شأنه بدان ای پسر که شد ذکر الله تعالی
که امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرماید که اول الدین

معرفته

معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق
به توحیده پس سرمایه و سرآمد جمیع کارها و پرستش سلطان
کل امور در ملک خداوند جل شأنه و معرفتی ظاهری
وصایته و ولایته و باطنی غیبته مدرک پس از آن معرفت
سایر ائمه هدی سلام الله علیهم که اسماء حسنی و کلمات
خدا هستند در حکم همین معارفست چنانکه در تعقیب
نماز صبح میخوانی و اشهد انهم فی علم الله و طاعته کمحمد
صلی الله علیه و آله و خداوند جل شأنه در نامه کریم خود
میفرماید و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین
یلحدون فی اسمائه بطون صحف و متون کتب مشحونه باین معنی است

حاجت زیادت بیان ندارد پس دانستی ای فرزند
ادام الله برکاتک العالی که راه معرفت و اطاعت
و عبادت خداوند منحصر است بمعرفت و اطاعت
ائمه علیهم السلام و ایمان بنبی و بما دعانا الیه که در عدیله
میخوانی و بدیهی است که ما مدعو باطاعت آن بزرگوار
آن علیهم السلام هستیم و السلام هرچه هست نور خدا
و ظهور خداست و هیچ کس را در ملک خدا هیچ
تصرفی جز باذن او و نهی او نیست بل هم عباد مکرمون
الله علیها ارم که مبدء و معاد فاتحه و خاتمه مختوم
بخیر بود اما خبر جناب رسالت مآب صلی الله

علیه و اله من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة

حدیث دیگر که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه بیعت ... فرموده

الا ان لکل مأموم اماما یستضیء بنوره چند انکه بخواهم اختصار

کنم زمام قلم از دست میرود و در ری چند از اخبار

منظوم و منثور میشود که قرطه گوش هوشمند و گرنه در دست ارباب

سعادت است هان ای پسر سعادت شد زینهار

استماع این مقالات را به مبالات نگذاری و یاد وقعی

از آن در دل ننهی که وقعی ندانست برای غصه خوردن

و سودی نکند پس ای پسر سعادت شد هوشیار

ایدک الله بتأییده به برتست اگر محقق نیستی مقلد باشی

قرطه یعنی گوشواره

ای

واز پی مجتهدین و فقهای اثنی عشری ملت

بیضا ... و در مسائل و سنن و آداب و اصول و فروع

خود را تابع دار و ناظر آنان باش و در آثار

و قفای ایشان حذو النعل بالنعل برو که سرمایه

وجود حکایت آنان شریک و وقتی در نصیب

اندر پناه ولایت علیه السلام مکمله اسرار

شعر

گر نیستی اسکندر و جم بندی بار آیینه اسکندر انگشتری جم خویش

در پای پیر روانگاه امیری شو استاد معلم را شاگرد معلم باش

درین معنی و مقام غالب اهل سلوک را اشارت

و سخنی

و سخنی است خواجه حافظ علیه الرحمه میگوید

شعر

من به سر منزل عنقا نه بخود بردم راه

طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم

همیگوید شعر

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ؛ ظلمات است بترس از خطر گمراهی

مولوی گوید شعر

هیچ نکشد نقش را جز ظل یار ؛ دامن آن نفس کش را سخت گیر

تیمور گوید شعر

گفت پیغمبر علی را کی علی ؛ شیر حقی پهلوانی پر دلی

لیک

لیک بر شیری مکن هم اعتماد ؛ اندر آ در سایهٔ

نخل امید ؛ اندر آ در سایهٔ آن عاقلی

کش نیارد دیگر از ره ناقلی ؛ حدیثی در صدد این کلام

نوشتم در ذیل این بیت دو خبر از رسول و وصی صلوات

در یک دست او شمشیر و در دست دیگرش میزانی

است و در مقابل او جای نشستن برای شخص عاصی

قرار داده اند چون حکم قصاص درباره کسی صادر شود حاکم

عدالت خانه در کفهٔ میزانی بدست راست خود یک چوبی را

می اندازد و از آن چوب کفه میزان فرود می آید

بمجرد فرود آمدن آن کفه صاعقه از دهان آن مجسمه بیرون

اندرونی

یکی از باغهای بزرگ این میدان را برای
اسباب و آلات نه این پیچقان مبلغ هزار و سیصد و
بیست که شهام السلطنه مرحوم بجوار رحمت ایزدی پیوست
برحسب اراده و عنایت خسروانه و مقتضای لیاقت
شخصی میرزا حسین‌خان تمام شئونات و امتیازات
و مواجب و رسومات و مناصب و مرجوعات
آن مرحوم را بلا استثنا از سرکردگی غلامات
و ریاست قراسوران پانزده هزار نفر پیشه کار از
عمل خود استعفا کرده اند در شهر اشتن اندر لاهیم
شکست خوردن اسپو هنوز محقق نشده است

قشون اسپانیول در اکل یاغی شده اند
بعضی از یاغیان بخاک فرانسه رفته‌اند و خود را بدون
جنگ تسلیم حکومت نمودند حکام شهرها که یاغی
گری در آن شده است معزول شده اند
ملاقع شده شصت نفر جمعیت از طرف تاتانا و ماکو
و فرستاده شد برای امداد قشونی که در انجا است
هستند شاهزادگان طایفه ارلیان را به فردس
در ف احضار کرده اند سفارت دولت بریتانیا محض اجرای
قرارنامه تجارتی بپاریس آمده اندر در نامه درج
منیو برید حسب اخباری که خبرا از شامات رسیده فقط این حکم

ی پاشا حکمران این ایالت و مشیر فرمانفرمای نظام
قسمت پنجم اینجا کار مخالفت بنزاع کشیده است
لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون ما فی الدیار
سواه لابس مغفر و هو الحمی و الحی و الفلوات
و کما ورد فی الدعا لا یری فیها نور الا نورک و لا صوت الا صو
تک اما طریق معرفت با ائمه علیهم السلام رای
دچاره ندارد جز معرفت بعلمای ربانی و فقهاء مجتهدین
و حکمای صمدانی که باسوه حسنه لکم فی رسول الله
اسوه حسنه کرده و مشی مینمایند و استقصای طاعات
و عبادات فرموده اند و موفق و مستند با کتاب

معرفتی ظاهری و صحابه و ولایت و باطنی غیبت لا یدرک
پس از آن معرفت سایر ائمه هدی سلام الله
و سودی نکند پس ای پسر سعادتمند هوشیار
ایدک الله بتشدید آیه بر تو ثابت اگر محقق نیستی مقلد
باشی و از پی شبهه و بدعت سنن دینی از تو ناشی
نگردد و بزه در قیامت اشتباه نباشد در رساله اصول
بناصح الامین و مشتمل بر نصیحت خالصانه نمودم در
تحصیل معارف و توحید و صدق گفتار و حفظ
راز و امانت و پاس وفا و انجاز وعده و حسن
معاشرت و عدم مخالفت در امور مشروعه

و مراقبت دوستان خود در نیکی و مضایقی
و رعایت در غذا خوردن و در مرافقت و همراهی
در سفر کردن و گذشت در اختلافات و معاملات
و محابات چه اگر تو با دوست خود در مخالفت اوش
کنی که او کند چون او با تو باشد در حقیقت خود را معرفت
داشت تو جهد کن تا چون او با تو باشی بیشتر تن خیز
تو با دوستان گذشت از مال باش اما نزد
اهل زمانه ما امر بر خلاف نه است از کارهای
خیر نداشته باش که چرا زکوة دادم یا انفاق
کردم یا بذل مال خویش به بیگانه و خویش

نمودم و چه را بجای آن با من بجای نیاوردند که مثل مجازی آن را
که نیکویی امریست ثابت از گوهر شخص ملک صادر
تعالی جل وشانه بیدار نزد الله اجر دولت
باشد بهره دهد بدان ای پسر چنانکه نظر تو در دستان
ندارد جز معرفت وصی و خلیفه بلافصل او امیر المؤمنین
سلام الله علیه و بدان مدینه علم را سوی شتوان
یافت مگر آنکه بیاب مدینه بار یابی که او شاه ولایت
سلام الله علیه باشد و دیگر اوصیا را او علیهم السلام
الی الله الحجة عجل الله فرجه و معرفت وصی
نیز معرفت خداوند است جل وشانه چنانکه

بد یمنی خود ناطق است و پیغمبر باید خطا بالاصحاب

علیه و علیهم السلام آن معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفته الله

در دیگر بعضی از نصایح و مواعظ و هو الملهم بالصواب.

و الموفق بالارشاد و الاصلاح در کلام جامع و پند اندرز

در تحصیل معارف باری تعالی جل شانه به آن ای پسر

سددک الله تعالی که امیر المؤمنین سلام الله علیه فرموده

اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال

التصدیق به توحیده پس سرمایه و سر آمد جمیع کارها

در پیش و سلطان کل امور در ملک خداوند

جل شا

جل شانه و امر در رسما اعلان کرده اند که

که یاغی گری یاغیان رفع شد چند روزنامه برسم

پلتیکی غدغن شده اند چند نفر اشخاص مسلح

امروز جلو راه آهن برسلون را گرفته و غارت

کرده اند امروز در اسکندریه شورشی برپا شده

است از جهت اینکه بعضی از مردم چوامتن

حفظ صحت راضی نشدند پلیس

شورشیان را مجتمع نمودند مدتها بود که دولت

عثمانی ملهم شده براینکه از طرف برستان

از قراریکه از علمن نه کور مینمایند غلتی

در حمایت

خشخاشش پیدا شده هر کس نفهمیده آن لزوم را
را نجورد فوراً میمیرد از قرار مذکور تا حال دو نفر از خوردن آن
خشخاش مرده اند آن ریت از قرار مذکور اغنیا به اراده
که مخارج عسکریه روسیه را از شش الی هشت ملیان
منات تخفیف بدهد در قول و عمل نمایید چه اطاعت
علمای مذهب و مجتهدین و فقهای ملت چه مان اطاعت
خداوند جل و شانه فرض بلکه اطاعت بعینه اطاعت
خداوند جل و شانه است معصوم علیه السلام میفرماید
انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا و عرف
احکامنا فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا

و لم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علینا رد و الراد
علینا راد علی الله و هو علی حد الشرک پس ای
فرزند نکته و ان ایدک الله تعالی که اطاعت این علمای
ربانی شده و حکمای صمدانی مؤید بتوفیقات سبحانی
بر همه آحاد و افراد رعایای لازم و حتم است اکنون سخنی
که بر جاست طریق شناسائی ایشانست شعر
ای بسا ابلیس آدم رو که هست   پس بهر دستی
نشاید داد دست   هر طایفه در طبقه یقولون بافواههم
ولیک ای پسر وفقک الله بابتغاء مرضاته شناختن
این مردم نزدیک من از همه کار سهلتر است

جهل و عصبیت را یکسو بگذار و عقل مستقیم را قاید خود کن تشخیص
عالم از جاهل و عابد از فاسق و بر از فاجر و ممیز از دنیا
از عقبی بدنیا بر هر ذی شعوری پیداست انکه هر لحظه قلم د حکمی
بکار برد و دل بدنیا ننهند و سخن دنیا نگوید و اختلاط با اهل دنیا
نکند و همواره اشتغال بتکمیلات امر آخرت کند مستور
و مختفی تا آنکه بر خلاف این جملت قال الله تعالی
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وقال سبحانه
وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل
ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله
یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور
وقال

وقال تبارک و تعالی ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء
متشاکسون و رجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا الحمد لله
بل اکثرهم لا یعلمون وقال تبارک و تعالی افمن کان
مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون وقال تبارک الله و تعالی
افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم
بکار بر در اجتهاد مناعت کن صبر و علی رب
از زبان صلیب حکم بنگر وصف ستوده است
سعی و جهد کن و در زمره حکیمان باش که گفته اند کاد الحکیم ان
یکون نبیا برهان الدین شیخ ابوالحسن اندلسی که از بزرگان
علم صناعت و فلسفه است در کتاب شذور الذهب و شعر
بگو درالی

نیکو در ستایش حلم و صبر خویش گوید   واحلم
الا فی امور یسیرة یری العقل فیها الحلم ضربا من الجهل
والصبر حتی یحسب الدهر اننی الاحظ منه الجور فی صورة
العدل غیظ و خشم در غیر موقع چه بسیار ناپسندیده است
بلکه هر کار و هر چیز که بجا و هنگام نباشد ناپسند است
مگر عشق آنهم باعتقاد ادیب صابر که میگوید بگویند که هر
چیز به هنگام بود خوش بجای عشق چه چیز که خو
شی در همه هنگام اگر بجای عشق محبت افتاده بود
من نیز بدین عقیدت بودم لختی در اخبار و احادیث
و آیات بیندیش تا فرق این دو لفظ بیابی

بالجمله خشم خوار باش و کظم غیظ نمای زینهار
تا در وقت غیظ و خشم از جای کنده نشوی آن لوی
و آن کسی که چون بجای باز آئی تدارک کار کرده
و تخم کشته را نتوانی کرد زود خشم مباش خاصه با دوستان شفیق و اگر
خشم کردی زود از دل در گذر و چون گذشتی منافقت
در صلح کن تا روز قیامت پیش وی او در بهشت بروی
عذر گناه کرده خود بخواه و اعتراف بتقصیر کن که هیچ
تدبیر عذری بهتر از خشوع و اعتراف بتقصیر نیست
پاس دوستان قدیم بیش منظور دار که
گفته اند خیر الاخوان قدیمها چون نیست خیر

گردی

کرد تا خیر نپندارد که خیر البر عاجله خانوادهای قدیم
را محترم بدار هرگز باستخوانهای پوسیده آبا و اجداد
اسلاف تفاخر مکن نفس کریم را مایه
شرافت دان عظم رمیم را ان الفتی من یقول ها انا
ذا لیس الفتی من یقول کان ابی و نیز شاه ولایت
سلام الله علیه میفرماید انا ابن من انا اگر تأمل کنی
یک عالم معنی در این و قال تبارک و تعالی
لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب
الجنة هم الفائزون و قال تبارک و تعالی ضرب الله
مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا

رزقا حسنا فهو ینفق سرا و جهرا هل یستوون الحمد
لله بل اکثرهم لا یعلمون و قال تبارک و تعالی
ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء و هو
کل علی مولاه اینما یوجهه لا یأت بخیر هل یستوی
هو و من یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم یا محبی هیچ
امری بر مخفی نیست حتی جدائی خدا که با غایت
خفا در کمال ظهور است　　شعر
علم المحبة واضح لمریده و اری القلوب عن المحبة
فی العمی و لقد عجبت لهالک و نجاته موجودة و لقد
عجبت لمن نجی لیری بیراد املک التقی

اگر صاحب شعوری خود را یکسو نهد و بی غرض
نظر نماید طریق جاهلی بگذارد میداند عالم شده
و فقه مؤید از امام عصر عجل الله فرجه گیت و عادل کدام
وراثت کو که وندلیس چه در اینصورت اگر کسی
کاملی گردد در جاهلی ماند و ما علینا الا البلاغ المبین
مثنوی مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر
فطرت خود می تند ما اصابک من سیئة فمن
نفسک پس راه معرفت بدین صفت و وصف
باز است و طریق عبادت نه بندگی حق معشو
ح و بر هر فعل تشریع از نیک و بد مختار پس ثواب

و عقاب

و عقاب بر جای خود و قرب و بعد از حق
معلوم و اطاعت و عصیان شخص مشخص
و عابد و عاصی پیدا چون این جمله بدانستی عمل را
نصب العین خود نمای که العلم یهتف بالعمل ان اجاب
والا فارتحل و شعر چه علم آموختی از حرص آنکه ترس
کاندر شب چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا
ابلیس را از معرفت بوحدانیت خدا و اقرار
باحدیت است و ثبات معرفت بر ریاضات
و مجاهدات است یعنی عبادات عملی و
ارکان با اوامر و اجتناب از مناهی چه اگر

۱۲۹۰

نه آنکه ترک غذا کنی و رهبانی شوی و گوشه غاری گیری بلکه
اجازتست ترا که هر ماکولی بقدر ضرورت بخوری و در هر سررشت
مشروع بیاشامی و هر ملبوس کسوت کنی و بدنباله هوای
نفس اماره بالسوء نیفتی ریاضت و جهاد بزرگ ترک اغراض
دنیویست و ازین منهیات شرعی نرفتن چون نفس بدین درکشی
و خوی و منش عادت گرفت وی کرد پیوسته بندگی حق جل
و علا و دنبال طاعات و عبادات و تا جان باشی وفا در برکت
مناهی بالمره نشوی و نفس را بر خود چیره نسازی پیش در کسب
معارف خاصه و در دیگر کارها استعانت از خداوند جل شانه بجو
و مستند کرم حق سبحانه باش و هرگز از خاطر خویش بدار که از

مردم بدان و چنین عذر پذیرفتی نام او را خاصه در حضور او نبر
و اگر در غیابش نیز نگوئی وصفی شایسته باشد مصرع
هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن و تا بتوانی
از گناه صغیره دوری کن چه اگر طبع بگناه خرد خو گرفت
از کردار بد بزرگ نیز احتراز نکند شاعر عرب گوید
و معظم النار من مستصغر الشرر نعوذ بالله اگر ارتکاب
شیطان شوی از فیوضات راه هر بی نیازی بازمانی با توانی
تکرار عملی بدی از تو هم روشن شود و معروف بگردد ارباب
گفتار به شوی آن کار در پرده کن که در نظر خلق بد نیفتد
گرد و آن در غیاب مردم گوئی که در حضور نتوانی گفت

در مدح و ذم مردم چندان مبالغت منمای که اعتبار
در سخن نماند و بیم و امید مردم مرتفع شود بمقدار هر کس
میزان مدارات بگذار که نه بوی تملق از آن برآید
نه گمان سخریه در آن رود خود را ملبو گفتن و بسیار
خفتن سمر و مساز و عادت مزاح اگر کنی لطیف دانند
کن که از عداد مؤمنین خارج نشوی چه معصوم علیه
السلام میفرماید ما من مؤمن الا وفیه دعابة مزاح بسیار
و شوخیهای چرکین مکن ادای حقوق پدر و مادر در حیات
بمهربانی و بندگی و اطاعت اجابت دار و در ممات طلب
مغفرت کن خیرات و مبرات بنام ایشان

بفقرا

بفقرا و مساکین مبذول دار که آستین تو دراز و دست
آنان کوتاه است اگر اموال و اسباب گرد کردند برای
تو نهادند کاری مکن که حقوق ابوین را بعقوق
بدل نمائی و از این جمله است ادای حقوق معلمین که پدران
روحانیند و طبیب امراض نفسانی پاس
آنان بقدر اندازه روح از جسم احباب دشناس و نظر بکلام
بزرگان کمای تا چنانکه بر ظاهر عبارات واقف شدی
بر غیب آن نیز نظر تو باز باشد فان لها تحت الصور لبابا
رعایت حق جوار و همسایگان نما که گفته اند الجار
الجار ولو جار هر که حقی تا نسب بر تو دارد منظور نما

[illegible]

تکرار اظهار آثار استحسان نیکوئی مردم را در حق خویش
فراموش مدار شکر انعام منعم را ادعا انما بر زبان
بران که من لم یشکر الناس لم یشکر الله
ابرین ظاهر بین را چون راضی داشتی در اندیشه رضا
ی ابرین حقیقی خود باش حق برادران دینی
از رعایت فرما استهزاء و سخریه بمردم فقیر رثیث
الثیاب منما با فقرا بعطوفت و رأفت رفتار کن
و بدینان عطوف و رؤف باش از مجالست با
فقیران و مردم کهن جامه ننگ مدار معصوم علیه السلام
میفرماید اللهم حببت الی صحبة الفقراء

د

و اغنی علی صحبهم بحسن الصبر ای پسر هوشمند
جهد کن تا نظر تو بر بواطن و عمق اشیا باز شود
و ناظر بر صف باشی نه شخص و اگر مرا هیچ نه بینی
و ناظر بر جمال و اعمال من باشی ترا سود شد ترا است
که علی الدوام در حضور باشم و غافل باشی
که چه میگویم و چه می شنوم چون دنیا دار هستی تا
مباش چون روی با تو دارند اعراض نمائی چون اهل
آخرت مباش که اگر قدمی اقدام کنند ده قدم استقبال نمائی
که و من جاء بالحسنة فله عشر امثالها تلاوت نمائیه
خداوند تعالی با ستمرار و رذیت لکه هر چه جز

دران

دران بیاض پی هر روز قرائت جزوی در حسب ارادت
و چنانکه خداوند جل و شانه خود میفرماید با ترتیب
در روب و تعمق تا از عمق و باطن آن بهره بری
اختیار دوستان و تجربت آنان چند صحبت
بذل نفس و بذل اال و صدق آینده کان آینده نظر در آن
کنند و اثر خود بجای باشد و دانند که قائل نعمی
جامع و ناقل این کلمات را چه صدق نیت و حسن کمان
با تو بوده حق او براند و قدر او بشناسند و بجای ار آرز
و لطف کلام سعی صاحب مقام شعر سعدیا کر بکنند
سین فنا خانه عمر حلی قوی ها الهه بنیاد بقا محکم ارد

ای

ای پسر هوشمند با سعادت مردم را قبل از شناختن
احترام فرمای تا بعد از شناسائی خجالت نبری و در حسن عقیدت
ایشان بتو زیادت شود و کبر و نخوت و خیلا هرگز در دماغ
جای مده کبریائی ردای حضرت کبریائی است
جای دوستانه اگر تو دو روزی در دنیا قبای کنند زنهار
که غرور آن ترا نفریبد که بزودی از انتقام بلند خود پست
شوی که بروزگار خود تجربت و مشاهده کرده ام بسیاری
از اکابر را غرور موجب فتور امور شده و از قصور بلو شده اند
و در روزگار سلطنت و استیلای ایشان بزودی سپری
شد حلم و بردباری در کارهای سخت و مصائب بکار

دد کلمه

دو کلمه بیابی ساقیا اشارتی رفت که بعیب کلام بزرگا
ن نظر باز کن که در باطن هر قشری لبی است
بیت دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در میان بینی
فخر و عجب بودن مرضی است تا مرضی اگر باری
افتخار کنی بهنر و شرافت و کرامت نفس خویش
کن که شرافت علم و عالم و نفس کریم راست
با سباب و بنا و لباس و جامه برتری بکس مجوی
خود بینی و عجب مباش که زشت‌ترین صفاتست
جامه را ببدن خود عزت و شرف ده که گفته اند
بهتر مردی که هیچ جامه ندارد باتفاق

بهتر

بهتر ز جامه که در وی هیچ مرد نیست هیچ
وقت نظر از خدا و اولیاء خدا باز مگیر تا اتصا
ل خود را بانفصام مبدل نسازی اگر نفس اماره
بالسوء بر تو امارت و سلطنت یابد و ترا بستمگری بازدارد
باری چنان کن که خلق را بر آن وقوف نباشد چه
اگر رعایت این مقام کنی چنان باشد که نکرده
باشی و خداوند ستار حجب ستاریه پرده بر ندرد
و ابناء دنیا باختیارات اهالی جاه را از نظر
و را اختیار نباید واقف باش که خاطر اهل
نظر را منصرف از ترتیب و تحرکات ناپسند نفرمائی

مائی: دل نگهدار یدای بجا صلان: در حضور
حضرت صاحبدلان اتقوا فراسة المؤمن فانه
ینظر بنور الله اگر کیمیتی را با ثبات و صدق نیت
اثر نمود و اختیار کردی تمام هوش و تمام خود را
باو بازدهد تا او تمام علوم و معارف خود به تو
بازدهد سبقت در این امر خاصه و در همه امور
عموماً معاملهٔ صاحب لوای شفاعت کبری جناب
سید الشهداء سلام الله علیه با حضرت
کبریا ثبت که بارها از ارباب منابر و اکابر شنیده
جمیع تحصیل مراتب علوم در رسوم بر حسب

درجات

درجات وقت عامل و فاعل و ضعف و شدت
حبه قبض است قل کل یعمل علی شاکلته
اگر قدر این نصایح که بر تو خواندم ندانی با عمل بدان
توانی و در شمار قبض نیاری چندان غم نیست
آئینه پرده دار باش پرده در مباش
گناه مردم را در انجمن باز مگوی و شوخ کسرا بملاطفت
در خلوت باز گوی اگر دیدی سر تسلیم ندارد در گذر
و راه دیگر گیر که نصیحت بر نیت مگر آنان را که تجربت
معلوم کرده باشی که مذکران عیوب خود را
دوست دارند و دوست صادق خود شمارند

دربار

موافق دانند این مردم خود نادر و کم است الا
آنکه خود این دعوی را وقتی در جوانی کرده ام و اکنون که
بوی فهمی اشتری کند تنزیه بدین عقیده ام و لا قوة
الا بالله نصیحت در ملاء مکن چه معصوم علیه السلام میفرماید
النصیحة فی الملاء التقریع مصاحبت اخیار اختیار
کن تا از اشرار ایمنی یابی در میان سخن متکلم سخن مگوی
که گفته اند هیچکس اعتراف بجهل خود نکند مگر
آنکس که کلام کسی تمام ناشده آغاز کلامی کند
عز قناعت را بذل طمع و سؤال مبدل
مکن حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه

می

میفرماید الطمع مرض والسؤال نزع والحرمان
موت بدان ای پسر هوشمند ارشدک الله
تعالی آنچه حرف خیر و ذکر خیرات
راجع بحق سبحانه و تعالی است چه خود جل شانه
میفرماید ما اصابک من حسنة فمن الله و مرجع همه
خیرات ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین
می باشند چنانکه در جامعه شریفه مبارکه میخوانی
ان ذکر الخیر کنتم اوله و آخره و اصله و معدنه و ماو
اه الی آخر خبر دیگر که معصوم علیه السلام میفرماید نحن اصل
کل خیر و من فروعنا کل بر و اعدائنا اصل کل شر و من

فروعهم

سن فرعهم كل خير وهرچه از خیرات وعلوم تصور کنی
در سخنان ائمه علیهم السلام با صراحت در خیرات
با اشارت نخبه استخراج هر علم وخیری از آن میتوان
کرد چه وفیه تبیان کل شیء پس اگر خیر تو میگویم بهوش
باش که قائل کلیت در رجوع خیرات بکجا اگر مجاهدات
کنی وخود را متصل بان معادن حکمت و منابع
خیرات نمودی میدانی من از خود نمیگویم وچنین
بدیع نا گفته نابوده نیاورده ام نهایت معلومی
چند از عالی چند اخذ نموده بر تو بذل نمودم بدان
ای پسر سعادتمند اسعدک الله که خداوند تبارک و اشاره
ام

هرچه در ملک خود خلق کرده همه بجای خود
خوب و بحکمت بالغه درست است ترا نیز شد که چون
و چرا کنی آیه مبارکه قل کل من عند الله بر این معنی
ناز نیست اگر مطابقه و جمع در میان کون وجودی
و کون شرعی در موردی خواهی مثلی آرم تا بدانی
بخل و حرص دو صفت مذمومه اند اگر از ادر عدم تبذیر نعمای
الهی و این یک را در تحصیل علوم و معارف بکار بری هر دو
بجایگاه خود شرعا و کونا ممدوح باشند پس چنانکه
ترا نرسد در تکوین چون و چرا کردن در تشریع نیز
نشاید ؛ بی ادب محروم ماند از لطف رب
اگر اکابر

اگر آگاهی به این مراتب مرترا صعوبت دارد [مضمو]

احسنت تو مردن ای پسر وفقک الله تعالی

جود و سماحت با مردم فرمای اما نگونه که خداوند کریم

خطاباً بالرسول صلی الله علیه و آله پیغمبر باید فرج

دخل کن تا فرضمند نشوی خاصه در این زمانه که زمام

ایام بکف لئام ناس و طعام خلق افتاده

و هذه عادة الدنیا و شیمتها و ایام مرا روزگار تا حیث

حتی آری دولة الاوغاد والسفل اجازت قرض

نداری چنانکه اجازت ذخیره هم نداری که در شمار

الذین یکنزون الذهب والفضة باشی عفاف الله

وطوق طلای شمس وجیقه زرین مشتری وکل مکلل اکلیل وبرج باره افلاک وغلام وکنیز زهره وبهرام

امهات عنبر براحق الصداق وبعد غرض از صورت نگاری این لوح دل کش وجهارارالد این صحیفه

فرح بخش که از حسن معنی طعنه زن لوح وجبین خوبان دلکش وش واز حرف ونقط رشک قوم

خطا وخال رخ حوران بری وش گشت آنست که چون وحدانیت مختص ذات خداوند احد است

وفردانیت شایسته یگانه بیزوج الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد وقوام سلسله

عالم هستی ومملکت منوط است وانتظام سلک بقا بمزاوجت مربوط چنانکه اباء وامهات

افلاک واز واحد ایجاب وقبول علت ومعلول موجب حصول عقد ازدواج است ونتایج صحار موالید

ثلثه در تولد مزاج بقابل ماده وماکه قابل محتاج اگر نه باصرا در آینه خانه چشم در پس پرده زجاجی

... مرکز ... قرة العین خوش ... روشن ... گردونا بر ...